



## مقدمه ابن خلدون

• سینا فروزش

- مقدمه ابن خلدون
- ترجمه محمد پروین گنابادی
- انتشارات علمی - فرهنگی، ۲ جلد، چاپ ۱۱، ۱۳۸۶، ۶۷۳ + ۷۵۸ صفحه.

بی‌نصیب نماند، زیرا پدر و مادر و بیشتر استادان خود را در این حادثه از دست داد.<sup>۱</sup>

ابن خلدون تا بیست سالگی را در تونس گذراند. به دنبال حادثه‌ای که طی آن، سلطان تونس برای دفاع از حکومت خود و برای مقابله با دشمنان از تونس خارج شد، ابن خلدون نیز به عنوان دبیر، به همراه او رفت. وی در این باره می‌نویسد: «وقتی که به این وظیفه دبیری دعوت شدم، بی‌درنگ آن را پذیرفتم تا بدین وسیله به مقصود خویش که رسیدن به مغرب [مراکش] بود، نایل آیم و این منظور هم حاصل شد». ابن خلدون، پس از تحمل مشقات زیاد، وارد فاس شد و حدود ۸ سال در آنجا ماند. مدت دو سال نیز در این شهر زندانی بود. سپس، روانه اندلس شد و پس از دو سال اقامت در «بیسکوره»، موفق شد در سال ۷۷۶ هجری (۱۳۷۵ م.) به اسپانیا برسد؛ اما به تحریک حاکم فاس به شمال غربی آفریقا بازگردانده شد.

ابن خلدون، در این مرحله از عمرش، از مسائل سیاسی فاصله گرفت. وی در سن ۴۲ سالگی، در قلعه ابن سلامه، به مدت چهار سال، اقامت گزید و کتاب مقدمه تاریخ خویش - العبر - را در همین قلعه به نگارش درآورد. چهار سال بعد، یعنی بعد از ۲۶ سال، به تونس بازگشت. در این شهر، ضمن تدریس، به تکمیل کتاب خویش همت گماشت و آن را به اتمام رسانید و یک نسخه آن را به سلطان وقت تقدیم کرد. پس از چهار سال اقامت در تونس، به قصد سفر حج از تونس خارج شد و تا پایان عمر، ۲۴ سال نیز در مصر اقامت گزید. او، در آنجا، ضمن این که به کار تدریس اشتغال داشت، به منصب قضاوت نیز منصوب شد. ابن خلدون، در سال ۸۰۳ هجری (۱۴۰۰ م.)، مأموریت یافت که

ولی‌الدین ابوزید عبدالرحمن محمد بن خالد بن خطاب، مشهور به ابن خلدون، در اول ماه رمضان سال ۷۳۲ هجری (۱۳۳۲ م.) در تونس متولد شد.<sup>۱</sup> او عضو خانواده‌ای از اعراب اندلس بود که در اواسط قرن هفتم هجری از آن سرزمین به تونس مهاجرت کرده بودند. علت این مهاجرت تعرضات و آزار و اذیت‌های مسیحیان نسبت به مسلمانان اشیپیلید بود.<sup>۲</sup> آنها در تونس مورد استقبال قرار گرفتند و در دربار پذیرفته شدند و املاکی نیز به آنان اعطا گردید.

ابن خلدون تحصیلات مقدماتی چون قرائت قرآن، حدیث و اصول، حکمت الهی، اصول فقه و مبادی تصوف را در تونس و نزد استادان آن دیار آموخت. ولی در فلسفه پیرو مکتب «اسلامی افلاطونی» بود و آثار مهم ابن سینا، فخرالدین رازی، ابن رشد و نصیرالدین طوسی را دیده بود. او فقط یک صاحب‌نظر علمی نبود، بلکه در سمت‌های اجرایی نیز سابقه‌ای طولانی داشت که طی آن نخست نقشی طوفانی در سیاست آفریقای شمالی بازی کرد و بعد منصب مهم قاضی‌القضات مذهب مالکی را در قاهره عهده‌دار شد. ابن خلدون در مدت خدمت خود، چندین بار از سوی حکمرانان مختلف محلی در آفریقای شمالی با بربرها به مذاکره نشست و این جریان، اطلاعات ممتازی را از اختلاف میان زندگی کوچ‌نشین و زندگی ثابت، و میان شهر و روستا برای او فراهم ساخت.

در سال ۷۵۰ هجری (۱۳۴۹ م.) آشوب‌ها و خون‌ریزی‌های مربوط به سرنگونی مرینی‌ها در تونس که می‌توان آن را «مرگ سرخ» نامید، با یورش «مرگ سیاه = طاعون/وبا» مصادف شد.<sup>۳</sup> ابن خلدون هفده ساله نیز از پیامد و عواقب این بلای بزرگ

ابن خلدون به مسائلی چون جغرافیا، آب و هوا، غذا و نفس آنها در موجودیت انسان توجه نشان می‌دهد؛ یعنی ابتدا ضرورت اجتماعی بودن انسان را بیان می‌کند، سپس این اجتماع را در محیط جغرافیایی جای می‌دهد و در باب ضرورت گونه دوم یعنی خوراک و پناهگاه که شرط لازم برای بقای انسانی است، سخن می‌گوید

به همراه الناصر در لشکرکشی به دمشق شرکت کند و آنجا را از تهدید تیمور نجات دهد. الناصر که به وجود توطئه‌ای برضد حکومت خویش در زمان غیبتش شک برده بود، شهر را که در محاصره بود، رها کرد و به قاهره بازگشت.<sup>۶</sup>

ابن خلدون، در هنگام حمله تیمور به حلب و دمشق، قاضی دمشق بود و برای جلوگیری از کشت و کشتار در این شهر، با تیمور به گفت‌وگو نشست. او در شرح حالش توضیح می‌دهد که چگونه هنگام دیدار تیمور، به وحشت دچار شد و ناگزیر به استمالت وی پرداخت.<sup>۷</sup>

ابن خلدون، سپس، به قاهره بازگشت و از نو سمت قضاوت را در چندین مناسبت به عهده گرفت؛ تا آن که سرانجام در شعبان ۸۰۸ هجری (ژانویه - فوریه ۱۴۰۶ م.)، در صوفیه مصر درگذشت.

مترجم کتاب «مقدمه ابن خلدون» زندگی وی را به سه دوره تقسیم می‌کند:

دوره نخست: دوران فعالیت‌های سیاسی وی در بلاد مغرب [مراکش] که متجاوز از ۲۰ سال (۱۳۵۲ - ۱۳۷۴ م.) ادامه یافته است.

دوره دوم: روزگار انزوا و گوشه‌نشینی و اندیشه و تألیف در قلعه ابن سلامه در نزد اولاد «بنی عریف» که چهار سال (۱۳۷۴ - ۱۳۷۸ م.) به طول انجامید.

دوره سوم: ایام اشتغال وی به تدریس و امور قضایی با مراجعه و تجدیدنظر در تألیفات خویش که مدت آن هجده سال (۱۳۷۸ - ۱۴۰۶ م.) بوده است.<sup>۸</sup>

#### مقدمه ابن خلدون

اثر مهم و عمده ابن خلدون، کتاب «العبر» است که تاریخی است عمومی در هفت جلد و اولین جلد آن، یعنی مقدمه، به تئوری تاریخی وی می‌پردازد. عنوان کامل کتاب چنین است: «کتاب العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصروهم من ذوی السلطان الاکبر».

مجموعه «العبر»، به یک پیش‌گفتار، یک مقدمه و سه فصل



تقسیم می‌شود.<sup>۹</sup> مقدمه به مسأله تاریخ، به طور کلی، می‌پردازد. فصل اول شامل علم جدید اجتماع (عمران) است، فصل دوم تاریخی است عمومی تا زمان خود ابن خلدون و فصل سوم تاریخ مغرب اسلامی است. مقدمه و فصل اول با هم تحت عنوان «مقدمه» شناخته می‌شود.

از دیدگاه پروفیسور محسن مهدی، کلمه اصلی این عنوان، «عبر» (= جمع عبرت) است. او خاطر نشان می‌کند که عبرت در زمینه تاریخ، اساساً نشانه جست‌وجوی وحدتی میان رویدادهای گوناگون است که با وجود تغییر و نابودی یکایک آنها، این ویژگی واحد همواره در میان آنها ثابت می‌ماند و آن را می‌توان چون نتیجه‌ای در مسائل عملی به کار گرفت. در نتیجه، برای مسلمانی که تاریخ خوانده و عبرت‌های آن را شناخته است، درس معنوی است و اطاعت خدا و آمادگی برای روز حساب را به دنبال دارد.<sup>۱۰</sup>

او در کتاب مقدمه، که در دو جلد به فارسی ترجمه شده است، مباحث نظری، روش‌شناختی، مطالعه تاریخ، جامعه و فرهنگ را مطرح می‌کند. از این رو، عده‌ای این کتاب را دربردارنده علم جامعه، علم فرهنگ، علم تاریخ، فلسفه تاریخ، فلسفه علوم اجتماعی و فلسفه جامعه‌شناسی برشمرده‌اند.

مقدمه ابن خلدون مشتمل بر یک مقدمه و شش باب است. در مقدمه، مباحث مبنایی روش‌شناختی، فلسفه علم و فلسفه جامعه‌شناسی مطرح شده است. وی، ضمن ارائه تعاریف رایج علم تاریخ و نقد و بررسی آنها، تعبیر رساتری از تاریخ ارائه می‌دهد.

هدف ابن خلدون از نوشتن تاریخ، صرفاً ضبط وقایع نبود، بلکه بیشتر تفسیر تاریخ و کشف رموز آن از طریق مقایسه، فهم نظری و تحلیل سرشت علل وقایع تاریخی بود که از آن قوانین

ابن خلدون، از وقایع نگاری صرف که شیوه بسیاری از مورخان زمانش بوده است، به سختی انتقاد کرده و آنها را مشتی مقلد می‌نامد که وقایع را در رابطه علت و معلولی و به طریق علمی بررسی نمی‌کنند

مبادی آنها و جست‌وجوی دقیق برای یافتن علل آنهاست و علمی است درباره کیفیات وقایع و موجبات و علل حقیقی آنها و به همین سبب تاریخ از حکمت سرچشمه می‌گیرد و سزااست که از دانش‌های آن شمرده شود. و مورخان بزرگ اسلام، به طور جامع، اخبار روزگار گذشته را گرد آورده و آنها را در صفحات تواریخ نگاهشته و به یادگار گذاشته‌اند، ولی ریزه‌خواران آن اخبار را به نیرنگ‌های باطل درآمیخته و در مورد آنها یا دچار توهم شده یا به جعل پرداخته‌اند و به روایات زرانود ضعیفی تلفیق کرده و ساخته‌اند، و بسیاری از آیندگان ایشان را پیروی کرده و همچنان که آن اخبار را شنیده‌اند، برای ما به جای گذاشته‌اند، بی‌آن که به موجبات و علل وقایع و احوال درنگرند و اخبار یاوه و ترهات را فروگذارند. از این رو، روش تحقیق اندک و نظر تنقیح اغلب کند و خسته است و غلط و گمان را آن چنان با تاریخ درآمیخته‌اند که گویی به منزله خویشاوندان و یاران اخبارند... باری، مردم اخبار را تدوین کرده و آثاری فراوان به یادگار گذاشته و تواریخ ملت‌ها و دولت‌ها را در سراسر جهان گرد آورده‌اند ولی آنان که به فضیلت شهرت و پیشوایی نامبردار شده و کتب پیشینیان را تتبع کرده و در آثار خویش آورده‌اند، گروهی اندک و انگشت‌شمار بیش نیستند... مانند: **ابن اسحاق و طبری، ابن کلبی و محمد بن عمر واقدی و سیف بن عمر اسدی و مسعودی** و دیگر نامورانی که در میان همه مورخان متمایزند<sup>۱۲</sup>».

ابن خلدون، آنگاه، از وقایع نگاری صرف که شیوه بسیاری از مورخان زمانش بوده است، به سختی انتقاد کرده و آنها را مشتی مقلد می‌نامد که وقایع را در رابطه علت و معلولی و به طریق علمی بررسی نمی‌کنند: «آنگاه، پس از این گروه که نام بردیم، کسانی که پدید آمده‌اند جز مشتی مقلد کندذهن و کم‌خرد بیش نبوده‌اند، که به عین روش گروه نخستین را تقلید کرده و آن را سرمشق خویش ساخته‌اند و به کلی از تحولاتی که در روزگار پدید آورده و تغییراتی که به سبب عادات و رسوم ملت‌ها و نسل‌ها روی داده است غفلت ورزیده‌اند... این گروه، به تقلید از پیشینیانی که آنها را سرمشق خود ساخته‌اند، اخبار دست‌به‌دست‌گشته را به عین و بی‌کم‌وکاست در خصوص حوادث تاریخ خود تکرار می‌کنند و از یاد کردن مسائل مربوط

عام نهفته در آنها استخراج می‌شد. این قوانین، به نوبه خود با نشان دادن ماهیت و علل وقایع، به توضیح آنها می‌پردازند. به گفته پروفیسور محسن مهدی، «عبرت» پلی بود که ابن خلدون اندیشه خود را از طریق آن از وقایع تاریخی به ماهیت و علل آنها عبور می‌داد و آنگاه به خود وقایع بازمی‌گشت؛ از این جهت است که اصطلاح عبرت در نزد ابن خلدون، تقریباً مترادف بود با نظر، استدلال، فهم و شرح وقایع تاریخی با استفاده از فهمی که با نظر به دست آمده بود.

جایگاه برجسته «عبرت» در عنوان کتاب و در خود متن، به یک حجت اشاره دارد: حرکتی از امور خارجی تاریخ به سوی ماهیت داخلی آن. ابن خلدون، مشخصاً، این تلاش را با تحقیق و کاوش علمی یا فلسفی تعریف می‌کند و آن را جزئی از حکمت می‌نامد. بنابراین، «العبر»، نه تنها حلقه ارتباطی است میان تاریخ و حکمت، بلکه فرایندی است که از طریق آن تاریخ با هدف فهم ماهیت آن و به کار گرفتن عملی دانشی که از این راه به دست می‌آید، مورد تعمق و تفکر قرار می‌گیرد<sup>۱۱</sup>. در ادامه، ابن خلدون روش‌شناسی مرسوم مورخان را مطرح و اشکالات آنها را به لحاظ منطقی، ساختی، عینی و تاریخی بازگو و در نهایت، اصول صحیح روش‌شناسی را تبیین می‌کند.

انتقادی که وی بر تاریخ‌نویسان پیشین وارد آورده است، به خوبی وسعت دید و بینش او را از متقدمانش متمایز می‌سازد. وی در این باره می‌نویسد: «اما بعد، تاریخ از فنون متداول در میان همه ملت‌ها و نژادهاست، برای آن سفرها و جهان‌گردی‌ها می‌کنند، هم مردم عامی و بی‌نام‌ونشان به معرفت آن اشتیاق دارند و هم پادشاهان و بزرگان به شناختن آن شیفتگی نشان می‌دهند. و در فهمیدن آن دانایان و نادانان یکسانند، چه در ظاهر اخباری بیش نیست درباره روزگاریها و دولت‌های پیشین و سرگذشت قرون نخستین که گفتارها را به آنها می‌آرایند و بدان‌ها مثل‌ها می‌زنند و انجمن‌های پرجمعیت را به نقل آنها آرایش می‌دهند. ما را به حال آفریدگان آشنا می‌کند که چگونه اوضاع و احوال آنها منقلب می‌گردد، دولت‌هایی می‌آیند و فرصت جهان‌گشایی می‌یابند و به آبادانی زمین می‌پردازند تا ندای کوچ کردن و سپری شدن آنان را در می‌دهند و هنگام زوال و انقراض ایشان فرا می‌رسد. و اما در باطن، اندیشه و تحقیق درباره حوادث و

هدف ابن خلدون از نوشتن تاریخ، صرفاً ضبط وقایع نبود، بلکه بیشتر تفسیر تاریخ و کشف رموز آن از طریق مقایسه، فهم نظری و تحلیل سرشت علل وقایع تاریخی بود که از آن قوانین عام نهفته در آنها استخراج می‌شد

است که همان عمران بشری و اجتماع انسانی است و هم دارای مسائلی است که عبارت از بیان کیفیات و عوارضی است که یکی پس از دیگری، به ذات و ماهیت عمران می‌پیوندد و این امر، یعنی داشتن موضوع و مسائل خاص، از خصوصیات هر دانش است و معنی علم این است که خواه وضعی باشد و خواه عقلی<sup>۱۶</sup>».

ابن خلدون فرهنگ (عمران) را به دو دسته تقسیم می‌کند: عمران بدوی و عمران شهری. افراد جامعه نخستین، تلاششان متمرکز در رفع نیازهای اولیه خوراک و جان‌پناه است و آن را با کشاورزی و دامپروری به دست می‌آورند. اعضای اجتماع دوم، برای تأمین معاش، از صنایع یا بازرگانی استفاده می‌کنند. بنابراین جامعه به چادرنشینان (بدو، تقریباً کوچ‌نشین) و شهرنشینان (حضر) تقسیم می‌شود. در هر کدام از این دو، سازمان اجتماعی وجود دارد که برای کمک به افراد در دستیابی به ابزار معاش و تأمین حمایت متقابل اعضای جامعه، رشد یافته است. اجتماع شهری، از آنجا که در کنار ضروریات زندگی به تجملات و وسایل آسایش نیز نیاز دارد، از اجتماع بدوی پیچیده‌تر و در نتیجه، پیشرفته‌تر است. آنها که در جوامع بدوی به سر می‌برند، زندگی طبیعی‌تری از کسانی که به اجتماع شهری وابسته‌اند، دارند؛ ولی بدویان نیکوکارتر و دلاورترند.

ابن خلدون، با وام‌گیری اصطلاحات صورت و ماده از فلسفه مشاء، نسبت «دولت و پادشاهی» را با عمران مانند نسبت صورت با ماده توصیف می‌کند و با توجه به عدم انفکاک این دو از یکدیگر، نتیجه می‌گیرد: «بنابراین، دولت بدون عمران به تصور نیاید و دولت و پادشاهی بی عمران معتذر است<sup>۱۷</sup>».

علم عمران با توجه به طبع انسان و ضرورت زندگی اجتماعی آغاز می‌شود و پس از سیر مطالعه مرحله اول و ابتدایی آن، که مرحله بادیه‌نشینی و بدوی است، به عمران «شهر» ختم می‌شود.

ابن خلدون پس از پردازش ضرورت اجتماع نوع انسان، در سلسله بحث‌های نسبتاً منظمی به مسائلی چون جغرافیا، آب و هوا، غذا و نفس آنها در موجودیت انسان توجه نشان می‌دهد؛ یعنی ابتدا ضرورت اجتماعی بودن انسان را بیان می‌کند، سپس این اجتماع را در محیط جغرافیایی جای می‌دهد و در باب ضرورت گونه

به نسل‌های دوره خودشان غفلت می‌ورزند، چه تشریح و تفسیر آنها برایشان دشوار است و در نتیجه این‌گونه قضایا را مسکوت می‌گذارند...<sup>۱۳</sup>» وی، در دنباله همین بحث، به روش بررسی خود اشاره می‌کند و می‌نویسد: «... و از میان مقاصد گوناگون برای آن روشی بدیع و اسلوب و شیوه‌ای ابتکارآمیز اختراع کردم و کیفیات اجتماع و تمدن و عوارض ذاتی آنها را که در اجتماع انسانی روی می‌دهد، شرح دادم چنان‌که خواننده را به علل و موجبات حوادث آشنا می‌کند<sup>۱۴</sup>».

ابن خلدون، در دیباچه خود، در ارتباط با نام، محتوی و روشی که به کار برده است، اضافه می‌کند: «از این رو آن را به: کتاب العبر... نامیدم و درباره آغاز نژادها و دولت‌ها و هم‌زمانی ملت‌های نخستین و موجبات انقلاب و زوال ملت‌ها، در قرون گذشته و آنچه در اجتماع پدید می‌آید، از قبیل: دولت و ملت و شهر و محل اجتماع چادرنشین‌ها، ارجمندی و خواری، فزونی و کمی جماعات و دانش و کسب و گردآوری ثروت و از دست دادن آن و کیفیات واژگون شدن و پراکندن اقوام و دولت‌ها و چادرنشینی و شهرنشینی و آنچه روی داده و آنچه احتمال روی دادن آن می‌رود، هیچ فروگذار نکردم، بلکه جملگی آنها را، به‌طور کامل و جامع، آوردم و براهین و علل آنها را آشکار کردم... و پس از آنکه کوشش در تألیف این کتاب را به کمال رسانیدم و مانند شمعی فروزان آن را بر سر راه بینندگان فراداشتم و در میان دانش‌ها، روش و اسلوب آن را آشکار ساختم و دایره آن را در میان علوم توسعه بخشیدم و گرداگرد آن را دیوار کشیدم، آن را از دیگر علم‌ها جدا ساختم و اساس آن را بنیان نهادم، این نسخه از آن کتاب را به کتاب‌خانه خداوندگارمان، خواجه و پیشوا... ارمغان داشتم<sup>۱۵</sup>». آنچه در بالا از قول ابن خلدون نقل شد، نشانگر ارزش و اهمیتی است که تحلیل وقایع و پدیده‌های اجتماعی از دید تاریخی و با روش جدید مبتنی بر کشف رابطه علی، برای وی داشته است.

ابن خلدون، در پایان بحث مقدمه، مدعی است آنچه او علاقه‌مند طرح آن است، علم جدید «عمران» است. علم عمران به تعبیر او، علم مطالعه جامعه و فرهنگ در اشکال و صور گوناگون است:

«گویا این شیوه خود دانش مستقلی باشد، زیرا دارای موضوعی

کتاب مقدمه ابن خلدون بر اساس دو سؤال اصلی  
طراحی شده است: اول آنکه چگونه جامعه ساخته  
می‌شود و دوم آنکه تحول و تطور جامعه و عناصر  
ناشی از چه عوامل و شرایطی است

وی تحت تأثیر نظریه جغرافیایرانیه پیشینیان خود موقعیت طبیعی و زیستی مناسب برای حیات فردی و جمعی و تمدن‌ها را بیان می‌کند و سپس اثر عوامل طبیعی بر انسان و جامعه را مطرح می‌سازد. ابن خلدون جایگاه انسان در طبیعت، جامعه و نظام هستی را نیز روشن می‌کند.

پس از ساخته شدن جامعه، دو سؤال برای ابن خلدون مطرح بوده است: یکی این که ماهیت و عناصر سازنده جامعه کدامند و دیگر آن که چگونه یک جامعه تغییر می‌کند؟ وی فرهنگ، سازمان‌های اجتماعی، نظام‌های سیاسی، زندگی روستایی و شهری، دولت، هنر، علوم، فنون و صنایع را عناصر سازنده جامعه می‌داند. از نظر او، جوهر حیات جمعی پدیده تعلق اجتماعی و روح یاری‌گری نسبت به یکدیگر است. روح یاری‌گری، در بادیه‌نشینی از طریق اجتماع افراد، بر اساس نظام خویشاوندی حاصل می‌شود؛ در حالی که در شهر، از طریق تأسیس و گسترش نهادها و سازمان‌های اجتماعی و روابط همسایگی صورت می‌گیرد. از نظر او جوهر حیات جمعی، سازگاری، ارتباط، درگیری و در نهایت کنش متقابل اجتماعی است.

جامعه از نظر ابن خلدون، از چندین راه تغییر می‌پذیرد: اول آن که از طریق تأثیرپذیری از محیط؛ به اعتقاد او هر محیط و موقعیت طبیعی زمینه مساعد برای زندگی جمعی و پیدایش تمدن‌ها و فرهنگ‌ها نیست، بلکه صرفاً اقلیم سوم، چهارم و پنجم از میان اقلیم هفتگانه، استعداد پرورش تمدن‌ها و فرهنگ‌ها را دارند. ثانیاً، جامعه از طریق روحیات و خلیقات، علایق و تمایلات افراد و کنش و واکنش اجتماعی تأثیر می‌پذیرد. ثالثاً، جامعه از درون نیز دچار تغییر و تحول می‌شود. ابن خلدون تبدیل بادیه‌نشینی به شهرنشینی را تحول درونی جامعه می‌داند. او اشاره می‌کند که بادیه‌نشینان بنا بر عصیبت خود، تمایل به تشکیل حکومت دارند. او مدعی است که علت غایی عصیبت، دستیابی به حکومت و پادشاهی است. بادیه‌نشینان و استقرار آنها در شهرها زمینه‌ساز تغییر و تحول عمده در نظام شهری و کل جامعه است. پس از استقرار دولت جدید، عده‌ای از شهرنشینان در اثر جنگ‌ها از بین می‌روند؛ عده‌ای به بادیه‌نشینی پناهنده می‌شوند؛ عده‌ای در استخدام دولت جدید قرار می‌گیرند و عده‌ای نیز در خدمت دولت‌های همسایه درمی‌آیند و بنای ضدیت با دولت جدید

دوم یعنی خوراک و پناهگاه که شرط لازم برای بقای انسانی است، سخن می‌گوید. این فقرات از مقدمه، در نزد برخی از پژوهشگران تداعی‌کننده شباهت‌هایی با منتسکیو و توجه وی به جغرافیا و محیط زیست طبیعی است.

بنابراین، ابن خلدون موضوع علم عمران را اجتماع بشری می‌داند که مسائل اجتماع نیز ذاتی آن علمند. این مسائل، در بخش‌های مختلف کتاب، مورد توجه نویسنده قرار گرفته‌اند. ابن خلدون مسائل و عوارض جامعه را به شرح زیر مطرح کرده است:

«نخست: در عمران اجتماع بشری به طور کلی و انواع گوناگون اجتماعات و سرزمین‌های آبادان و مسکونی که این اجتماعات در آنها تشکیل یافته است.

دوم: در عمران اجتماع بادیه‌نشینی و بیان قبیله‌ها و اقوام وحشی

سوم: در دولت‌ها و خلافت و پادشاهی و ذکر مناصب و پایگاه‌های دولتی

چهارم: در عمران اجتماع شهرنشینی و شهرهای بزرگ و کوچک

پنجم: در هنرها و معاش و کسب و پیشه و راه‌های آن ششم: در دانش‌ها و کیفیت اکتساب و فراگرفتن آنها»<sup>۱۸</sup>.

از مجموع فصول فوق، مباحث متعدد ابن خلدون در علم عمران به دست می‌آید. تنوع موضوعات موجب شده است که عده‌ای کتاب مقدمه ابن خلدون را دایرةالمعارف و عده‌ای آن را جامعه‌شناسی عمومی تلقی می‌کنند؛ و این در حالی است که مقدمه ابن خلدون دایرةالمعارف نیست، زیرا او در این کتاب صرفاً به تعریف مفاهیم نپرداخته است. این کتاب، جامعه‌شناسی عمومی هم نیست، زیرا از حد طرح اصول، مفاهیم و مباحث کلی فراتر رفته و به طور مشخص در یکی از فصول، به نظریه خاصی تحت عنوان «نظریه عصیبت» پرداخته است.

کتاب مقدمه ابن خلدون بر اساس دو سؤال اصلی طراحی شده است: اول آنکه چگونه جامعه ساخته می‌شود و دوم آنکه تحول و تطور جامعه و عناصر ناشی از چه عوامل و شرایطی است؟ ابن خلدون سؤال اول را در باب نخست کتاب و در بررسی رابطه انسان با محیط و زیستی مناسب و عوامل برتر پاسخ داده است.

## ابن خلدون دولت را منبعث از بادیه‌نشینی تأسیس شده در شهر می‌داند. از این رو، باید دیدگاه ابن خلدون در مورد دولت را یکی از بخش‌های نظریه اجتماعی او بدانیم، نه نظریه‌ای مستقل

### پی‌نوشت‌ها:

۱. قادری، حاتم؛ **اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران**؛ تهران: سمت؛ ۱۳۸۰؛ ص ۱۸۳.
  ۲. آزاد ارمکی، تقی؛ **اندیشه‌های اجتماعی متفکران مسلمان**؛ تهران: سروش؛ ۱۳۷۴؛ ص ۲۷۹.
  ۳. لمبتون، آن. کی. اس.؛ **دولت و حکومت در اسلام**؛ ترجمه سید عباس صالحی و محمد مهدی فقیهی؛ بی‌جا: مؤسسه چاپ و نشر عروج؛ ۱۳۷۴؛ ص ۲۶۲.
  ۴. عبدالرحمن ابن خلدون؛ **مقدمه ابن خلدون**؛ ۲ جلد؛ ترجمه محمد پروین گنابادی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛ ۱۳۵۹؛ ج ۱؛ ص ۶۹.
  ۵. آزاد ارمکی؛ ص ۲۷۹.
  ۶. ابن خلدون؛ ج ۱؛ ص ۶۹؛  
ابن عربشاه؛ **عجائب‌المقدور فی اخبار تیمور**؛ ترجمه محمدعلی نجاتی؛ بی‌جا، بی‌تا؛ ص ۱۴۹.
  ۷. عبدالرحمن بن خلدون؛ **العبور**؛ ج ۴؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی؛ ۱۳۷۱؛ ص ۵۱۸.
  ۸. ابن خلدون؛ مقدمه؛ ج ۱؛ ص ۷۰.
  ۹. کتاب تاریخ ابن خلدون دارای هفت مجلد است: «**کتاب اول**» همان است که با نام «**مقدمه ابن خلدون**» شهرت دارد؛ کتاب‌های دوم تا پنجم در تاریخ اعراب و اسلام و مشرق زمین است و به «**کتاب دوم**» شهرت دارد. کتاب ششم و هفتم، مشتمل بر تاریخ مغرب و بربر است و به «**کتاب سوم**» معروف است. در پایان کتاب هفتم، ابن خلدون شرح حالی از خود نگاشته است.
  ۱۰. مهدی، محسن؛ فلسفه تاریخ ابن خلدون؛ ترجمه مجید مسعودی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛ ۱۳۵۲؛ ص ۶۸.
  ۱۱. محسن مهدی؛ ص ۱۸۹ و ۱۹۰.
  ۱۲. ابن خلدون؛ **مقدمه**؛ ج ۱؛ ص ۲ و ۳.
  ۱۳. همان؛ ج ۱؛ ص ۵.
  ۱۴. همان؛ ج ۱؛ ص ۷.
  ۱۵. همان؛ ج ۱؛ ص ۹ و ۱۰.
  ۱۶. همان؛ ج ۱؛ ص ۶۹.
  ۱۷. همان؛ ج ۲؛ ص ۷۴۴.
  ۱۸. همان؛ ج ۱؛ ص ۶۷.
- می‌گذارند. از سویی آداب و سنن شهری، موقعیت جدید در جامعه شهری، مؤسسات و امکانات باقی‌مانده از دولت قبلی، آثار و ابنیه تاریخی، همه در یک فرایند اجتماعی - تاریخ بر روحيات و خلیقات بادیه‌نشینان به‌شهرآمده، اثر می‌گذارند. در این صورت بادیه‌نشینان نیز بر ساختار جامعه شهری اثر می‌گذارند. در این صورت، در یک کنش و واکنش اجتماعی، تغییر و تحول نظام اجتماعی مورد نظر ابن خلدون، به وقوع می‌پیوندد.
- ابن خلدون راه دیگر تحول و تغییر در درون نظام اجتماعی را ناشی از تأسیس دولت جدید و تحولات آن می‌داند. در این بخش، ابن خلدون نظریه تحول دولت‌ها را مطرح می‌کند؛ او زمینه و عوامل مؤثر در پیدایش، توسعه و افول دولت را در یک فرایند تاریخی تبیین می‌کند.
- بحث ابن خلدون در مورد دولت، حکومت و تحولات آنها در چارچوب فلسفه سیاسی، جامعه‌شناسی و نظریه دولت قابل طرح است. گرایش عمده در دیدگاه سیاسی ابن خلدون در این است که مباحث او در زمینه دولت و حکومت، تحت مقوله فلسفه سیاسی آورده شوند و در چارچوب دیدگاه سیاسی او مسائل اجتماعی و تحولات تاریخی و اجتماعی را بررسی کنند، گرچه اصل بر این بوده است که فلسفه اجتماعی ابن خلدون را مؤخر بر فلسفه سیاسی او بدانند. در صورتی که ابن خلدون، به وضوح و روشنی، تأکید می‌کند که علم مورد نظر او علم عمران یا علم اجتماع است: نه علم سیاست و علم دولت. ثانیاً او یکی از مباحث علم عمران را بررسی «دولت» و مسائل آن می‌داند. ثالثاً در تنظیم کتاب مقدمه، ابن خلدون بحث از دولت پس از بحث رابطه انسان با طبیعت، جامعه و عوالم دیگر و طرح تیپولوژی جوامع و مسائل بادیه‌نشینی آورده است. ابن خلدون دولت را منبعث از بادیه‌نشینی تأسیس شده در شهر می‌داند. از این رو، باید دیدگاه ابن خلدون در مورد دولت را یکی از بخش‌های نظریه اجتماعی او بدانیم، نه نظریه‌ای مستقل.
- گروهی نیز جایگاه نظریه دولت ابن خلدون را در مبحث جامعه‌شناسی سیاسی دانسته و تحولات دولت را در آن چارچوب می‌دانند. از این رو، نظریه دولت ابن خلدون استقلال کمتری می‌یابد. به نظر می‌آید بهتر باشد در نظریه ابن خلدون عناوین «نظریه اجتماعی» و «نظریه دولت» از یکدیگر تفکیک شوند.